

« ... إلهي إن من تعرف بك غير مجهول ... »

« ... معبود من! آنکه تو را بشناسد، ناشناخته نخواهد ماند ... »

• شناخت پروردگار؛ رهایی از گمنامی

فراز فوق از مناجات، از دو منظر قابل بحث می باشد:

نخست، اهمیت شناخت خداوند و دیگری، رهایی از گمنامی که یکی از آثار شناخت است.

درباره شناخت خداوند باید گفت: شناخت حق تعالی چنان اهمیت دارد که در حدیثی قدسی، هدف از خلقت، شناخته شدن خداوند، ذکر شده است: « كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أَعْرَفَ؛ گنجی پنهان بودم، پس دوست داشتم شناخته شوم، پس آفرینش نمودم تا مرا بشناسند. (الحكمة المتعالية، ج ۶، ص ۳۰۱)

گنج مخفی بُد ز پُری جوش کرد خاک را سلطان اطلس پوش کرد

مولانا

و همچنین در تفسیر آیه شریفه « وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ؛ جن و انس را نیافریدم مگر برای عبادت خود. (ذاریات: ۵۳) از ابن عباس نقل است که کلمه « ليعبدون » را به « ليعرفون » تفسیر می کرد؛ یعنی: جن و انس را نیافریدم، مگر آنکه مرا بشناسند.

در روایتی نیز از امام صادق علیه السلام چنین نقل است که: « أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ فَإِذَا عَبَدُوهُ اسْتَعْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةٍ مِنْ سِوَاهُ؛ ای مردم! به درستی که خدای عزوجل، خلق نکرد بندگان را مگر آنکه او را بشناسند، پس هر گاه او را شناختند، عبادتش می کنند و آن گاه که عارفانه عبادتش نمودند، از (پرستیدن) دیگران بی نیاز خواهند شد. (علل الشرایع، ج ۱، ص ۹)

البته آدمی نیز با اندکی تأمل، اهمیت شناخت خداوند را اذعان خواهد کرد، چرا که چگونه ممکن است مقام باشکوه عشق به خداوند و محبت به حضرتش و شوق به دیدارش و دلدادگی به جمال بی مثال بدون شناخت نسبت به اسماء حسنا و صفات علیای حضرتش حاصل گردد و اصولاً آن کس که عارفانه او را می پرستد کجا، و آنکه بدون شناخت او را عبادت می کند کجا؟

و به تعبیر شیرین مولانا:

خدا دان با خدا خوان فرق دارد که انسان تا به حیوان فرق دارد

سالار شهیدان، حسین بن علی علیه السلام نیز در دعای دلنشین عرفه، آنجا که از جام طهور معرفت می نوشد، از حلاوت معرفت و ابزاری که موجب معرفت نسبت به مقام پروردگار می شود، این گونه یاد می کند:

« اَلِهِيَ عَلِمْتُ بِاخْتِلَافِ الْاَثَارِ وَ تَنَقُّلَاتِ الْاَطْوَارِ اَنْ مَّرَادَكَ مِنِّي اَنْ تَتَعَرَّفَ اِلَيَّ فَيَكُلُّ شَيْءٌ حَتَّى لَا اَجْهَلَكَ فِي شَيْءٍ . . . اَنْتَ الَّذِي لَا اِلَهَ غَيْرُكَ تَعَرَّفْتَ لِكُلِّ شَيْءٍ فَمَا جَهَلَكَ شَيْءٌ ؕ وَ اَنْتَ الَّذِي تَعَرَّفْتَ اِلَيَّ فِي كُلِّ شَيْءٍ فَرَأَيْتَكَ ظَاهِرًا فِي كُلِّ شَيْءٍ ؕ وَ اَنْتَ الظَّاهِرُ لِكُلِّ شَيْءٍ ؕ؛ معبود من! از گوناگونی آثار و از تحولات جهان هستی، دانستم که غرض تو از آفرینش من آن است که تو خود را در هر چیز به من شناسایی کنی تا در هیچ چیز نسبت به مقام تو جاهل نباشم. . . تویی آن خدایی که معبودی جز تو نیست، خود را در هر چیز، معروف و مشهور ساختی، تا آنجا که موجودی، از معرفتت جاهل نمی باشد و تویی آنکه در هر چیزی، خودت را به من شناساندی، پس من در هر چیز، آشکارا تو را دیدم و تویی که در هر چیز، پیدایی.»

این همه نقش در آینه اوهام افتاد

حسن روی تو به یک جلوه که در آینه کرد

یک فروغ رخ ساقی ست که در جام افتاد

این همه عکس می و نقش نگارین که نمود

کز کجا سر غمش در دهن عام افتاد

غیرت عشق زبان همه خاصان ببرید

حافظ

حاصل سخن آنکه، معرفت و شناخت نسبت به مقام پروردگار جهان، از جمله آمال و آرزوهای اولیا الهی و عرفای ربانی بوده است و در واقع، منشأ وریشه بسیاری از فضایل و مقامات عالیه، همین عرفان کافی و شناخت وافی به خداوند بزرگ می باشد.

معرفت محصول زهد سالف (۱۳۵) است

جان شرع و (جان) تقوی عارفست

معرفت آن کشت را روییدنست

زهد اندر کاشتن کوشیدنست

مولانا

قسمت دوم از فراز مذکور که در واقع به یکی از نتایج شناخت اشاره کرده است این بود که آنکه او را شناخت، مجهول و ناشناخته و گمنام نخواهد ماند.

در توضیح این سخن باید گفت که شهرت حقیقی و نشاط آور آن است که آدمی نزد خدایش صاحب نام و عنوان باشد و گمنامی واقعی و درد آور آن است که انسان، نزد پروردگارش گمنام و بی نام و نشان و اعتبار باشد.

مولانا، این امر را به زیبایی عنوان کرده است که:

چه کنم نام و نشان را چو ز تو گم نشود کس چه کنم سیم و درم را چو در این گنج فتادم

بنابراین آن گونه که در فراز مذکور از مناجات بدان اشاره شد، آنکه توفیق معرفت خدایش، نصیبش شده است، از اشتها حقیقی بهره مند است. اساساً شهرت و عظمت واقعی نزد خداوند و اهل بیت علیهم السلام آن است که از آدمی در آسمان ها به عظمت یاد کنند و آدمی نزد اهل آسمان ها مشهور باشد.

در حدیثی از نبی اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که:

« كُونُوا يَنَابِيعَ الْحِكْمَةِ، مَصَابِيحَ الْهُدَى، أَحْلَاسَ الْبُيُوتِ، تُعْرَفُونَ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ وَتُخْفُونَ فِي أَهْلِ الْأَرْضِ؛ همانند چشمه های جوشان حکمت و چراغ های هدایت، و بی نام چون گلیم افتاده در خانه ها باشید؛ در نزد اهل آسمان ها معروف و مشهور باشید و در نزدها زمین پنهان و گمنام. (سفینه البحار، ج ۲، ص ۸۹۹ ماده شَهْر)

آلا یا ایها السَّاقِي ز می پرساز جامم را که از جانم فرو ریزد هوای ننگ و نامم را

از آن می ریزد در جامم که جانم را فنا سازد برون سازد ز هستی هسته نیرنگ و دامم را

از آن می ده که جانم را ز قید خود رها سازد به خود گیرد زمامم را فرو ریزد مقامم را

امام خمینی رحمه الله

از امام صادق علیه السلام نقل است که:

« مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ وَ عَمِلَ بِهِ وَ عَلَّمَ لِلَّهِ دُعِيَ فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ عَظِيمًا؛ آنکه برای خدا علم آموزد و بدان

عمل نماید و دیگران را نیز تعلیم دهد، در مقام های بلند آسمان، عظیمش خوانند». (اصول کافی، ج ۱، ص ۴۳)

باید دانست که شهرت دنیوی، حقیقی نمی باشد، زیرا چنین شهرتی، هم دائماً معرض زوال و نابودی است و هم، چنانچه تا پایان عمر ادامه یابد باید گفت بسیاری از این عنوان ها و شهرت ها، تنها اندکی بعد از وفات آدمی، به باد فراموشی رفته و به بوته نسیان گذاشته می شود.

به گفته حکیم خیام نیشابوری:

ای بس که نباشیم و جهان خواهد بود نی نام ز ما و نی نشان خواهد بود
زین پیش نبودیم و نبود هیچ خلل زین پس چو نباشیم همان خواهد بود

گمنامی دنیوی، هرگز ضعفی برای آدمی محسوب نمی گردد و اساساً آدمیان باصرف نظر از مقام علمی و معنویشان در شهرت و یا گمنامی از یک مشیت پنهان آسمانی که بر اساس حکمت های ربانی بنا نهاده شده است، پیروی می کنند و چاره ای جز تمکین در برابر «حکم ربانی» ندارند و این حکم ازلی است که به تعبیر خواجه شیراز، در میان دو شیء گران بها یکی را «پرده نشین» و دیگری را «شاهد بازاری» خواسته است، وانسانی را معروف و مشهور و دیگری را گمنام و بی نام اراده نموده است:

در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود کان شاهد بازاری وین پرده نشین باشد

حافظ

حاصل سخن آنکه، کسی که به دنبال شهرت واقعی و حقیقی است که برازندها و بوده و ابدی و زوال ناپذیر نیز می باشد، باید راه شناخت حق تعالی را بپیماید که از مهم ترین اسباب نام آوری و عنوان می باشد.

برخیز تا طریق تکلف رها کنیم دکان معرفت به دو جو پر بها کنیم

سعدی